

نوستالژی فلسفی در اشعار عطار نیشابوری

اکبر شعبانی

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور

مهدی ستودیان

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

مسلم رجبی^۱

دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری

تاریخ پذیرش: ۹۲/۵/۱۴

تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۸

چکیده

فرید الدین عطار نیشابوری عارف پر شور و شاعر مشهوری است که همگان بر عظمت مقامش در عرفان و بلندی مرتبه اش در شعر و شاعری مقرر و معترفند. آثار و اشعار این شاعر سترگ به دلیل کثرت و گستردگی مضامین از قابلیت‌های پژوهشی خوبی در ادب فارسی برخوردار است. می‌توان اشعار عطار را از زاویه‌های گوناگون مورد بررسی قرار داد. یکی از این دریچه‌ها، نگاه

1. Email: moslem.rajabi@yahoo.com

«نوستالژیک» به اشعار اوست. در حقیقت «نوستالژی» یا «غم غربت» همان حس دل‌تنگی و اندوه انسان‌ها نسبت به گذشته و آن چیزهایی است که در زمان حاضر آن‌ها را در دسترس خود نمی‌بینند. وقتی شاعر در اشعارش به ذکر مباحثی هم چون مرگ و فناپذیری انسان و اندوه حاصله از آن و همین به ابراز تنفر و انزجار از هستی می‌پردازد، از آن تعبیر به «نوستالژی فلسفی» می‌شود. این نوع نگرش تقریباً در اشعار برخی از شعرا و ادبا از جمله پیر اسرار، عطار نیشابوری جلوه‌گر است. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با هدف بررسی اشعار عطار، در حوزه‌ی نوستالژی فلسفی صورت گرفته تا در پایان بتوان از نگاه این عارف شاعر به فلسفه‌ی مرگ و فناپذیری انسان و نگاه بدبینانه‌ی اش به دنیا بیش از پیش آگاه شد.

کلید واژه‌ها: نوستالژی فلسفی، عطار، انسان، مرگ، فناپذیری

مقدمه

یکی از اصطلاحات نوینی که از روانشناسی وارد ادبیات شده است، «نوستالژی» یا «غم غربت» است. در حقیقت «نوستالژی» یا «غم غربت» یک احساس طبیعی و عمومی و حتی غریزی در میان تمامی انسان‌هاست و به لحاظ روانی تقویت این حس آن‌گاه صورت می‌پذیرد که فرد از گذشته‌ی خود فاصله بگیرد. هرگاه فرد در ذهن خود به گذشته رجوع کند و با مرور آن دچار نوعی حالت غم و اندوه توأم با حالت لذت‌سکرآور شود، دچار نوستالژی شده که در زبان فارسی آن را غالباً «غم غربت» و حسرت گذشته تعبیر کرده اند (انوشه، ۱۳۸۱: ۱۳۹). از لحاظ ریشه‌شناسی؛ باید گفت که نوستالژی و یا همان غم غربت (Nostalgia) واژه‌ی است فرانسوی که برگرفته از دوسازه‌ی یونانی (Nostos) به معنی بازگشت و (algos) به معنی درد و رنج است. (پورافکاری، ۱۳۸۲: ۱۰۱۱). اگر خواسته باشیم این واژه را مورد بررسی قرار دهیم در برخی از متون این‌گونه معنی شده است: «دل‌تنگی از دوری میهن، درد دوری میهن، حسرت گذشته، آرزوی گذشته و اشتیاق مفرط برای بازگشت به گذشته و ...» (باطنی، ۱۳۷۲: ۱۱۳؛ زمردیان، ۱۳۷۳: ۴۹؛ آریین‌پور، ۱۳۸۰: ۴/۳۵۳؛ فورست، ۱۳۸۰: ۵۳؛ آشوری، ۱۳۸۱: ۲۴۶). معادل این کلمه در عربی، الاغتراب، الغربه و الحنین است (فیروزآبادی، ۱۴۰۶: ۱۶۳۰).

از آن جا که یکی از مباحث مرتبط با روانشناسی، ناخودآگاه جمعی مطرح شده از سوی روانشناس سوئیسی «کارل گوستاو یونگ» است، می‌توان از این دریچه به نوستالژی نگریست. در دیدگاه یونگ، نوستالوژی با مفهوم ناخودآگاه جمعی (Collective unconscious) در ارتباط است. یونگ درباره‌ی ناخودآگاه جمعی می‌گوید این پدیده عبارت است از «تجربه‌های اجداد مادری طی میلیون‌ها سال که بسیاری از آن‌ها ناگفته باقی مانده است و با انعکاس رویدادهای جهان ما قبل تاریخ که گذشت هر قرن تنها مقدار بسیار کمی به آن می‌افزاید» (راس، ۱۳۷۵: ۹۸).

ارگانیزم نوستالژی‌گانه شخصی است گاه اجتماعی، گاه عاطفی و گاه فردی و گاه انسانی و گاه هم فلسفی. اما نوستالژی فلسفی شاعر غمش «اندوه بودن یا نبودن است، اندوه مرگ و زوال و تلاشی، این اندوه ناشی از نگرش بدبینانه و پوچ انگارانه‌ی جهان است» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۴۱). در نوستالژی فردی شاعر به بیان تنهایی، عشق، زیبایی، هجران و سفر و شکست‌های شخصی خود می‌پردازد. او سرگردان و مضطرب و به قولی «مرثیه‌گوی دل دیوانه‌ی» خویش است. در نوستالژی اجتماعی غم او جهل اجتماعی و فقر و بیچارگی مردم و ستمگری و خفقان است که دل او را سخت به درد آورده است، مرغ جاننش را می‌آزارد» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۴۲). در حقیقت دو اصل مهم و اساسی در زندگی بشر وجود دارد و آن (تولد و مرگ) است با این که این دو واقعیت را به عنوان حقیقتی گریزناپذیر پذیرفته‌ایم، باز در ناخودآگاه خود و زوایای و خبابای خاطر خویش از آن می‌هراسیم و با تفکر به آن اندوهناک و غمزده می‌شویم. «در هر شرایطی امید به زنده ماندن و عشق به عمر طولانی وجود دارد و این موضوع در تمام روزگاران و در همه‌ی کشورها و تمدن‌ها مطرح بوده است» (فلاماریون، ۱۳۷۳: ۲۶). با پذیرفتن این حقیقت می‌توان چنین استنباط کرد که یکی از معضلات اصلی و اساسی اغلب جوامع بشری «ترس از مرگ» و «اندوه از فناپذیری انسان» است. «از بین همه‌ی ترس‌هایی که در زندگی آدمی را احاطه کرده است شاید بتوان گفت شدیدترین و فلج‌کننده‌ترین ترس، ترس از مرگ است» (گانندی، ۱۳۸۶: ۱۰). شاید این افکار متافیزیک واقعیه‌ی مرگ تا اندازه‌ای از وابستگی انسان به زندگی سرچشمه گرفته باشد اما این امکان نیز هست که علت اصلی افکار سرسختانه‌ی اصل عدم و نیستی از رازی هستی‌شناسانه سرچشمه و نشات گرفته رازی که ریشه در عمق جان و دل آدمی دارد. با این که به قول میر چاد الیاده: «مرگ از نظر ادیان پایان مطلق نیست» (۱۳۸۲: ۲۱۹). در حقیقت آدمی

موجودی است آینده نگر که هیچ گونه از اندیشه‌ی مرگ، آزادی و رهایی نداشته است. علت هراس آور و هولناک بودن مرگ در باورها را می‌توان در تکرارناپذیری عمر آدمی و عدم تجربه‌ی مرگ و جهان دیگر دانست. این هراس و وحشت را می‌توان تحت تأثیر عواملی هم چون باورها، ساختار اندیشه، خصوصیات روانی و فردی، نحوه‌ی تعامل و معاشرت انسان و شرایط روزگار و ... دانست که بازتاب و بازخورد آن در تجلّی گاه گفتار هر شاعر و هر نویسنده‌ای به ظهور می‌رسد و به نمایش درمی‌آید. در ادبیات کهن ما غم غربت در آثار بسیاری از شعرا و عرفا مانند سنایی، مولوی و حافظ جلوه‌گر است. از جمله‌ی این شعرا، می‌توان به پیر اسرار عطار نیشابوری اشاره کرد. در ادامه‌ی پژوهش، اشعار وی را دیدگاه نوستالژی فلسفی مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

مسأله‌ی پژوهش

الف) آیا عطار نیشابوری راجع به فناپذیری انسان و اندوه ناشی از آن اشعاری را سروده است؟

ب) نگاه عطار نیشابوری به دنیا خوش بینانه است یا بدبینانه؟

ج) حقیقت مرگ در نظر عطار نیشابوری چگونه است و این که آیا وی هم چون دیگران از مرگ ترسی به دل راه می‌دهد؟

فرضیه‌ی پژوهش

چنین فرض می‌شود که عطار نیشابوری به خاطر عجز و ناتوانی آدمی در برابر مرگ، زیاد دل خوشی از دنیا نداشته باشد و تحت تأثیر نگاه بدبینانه به هستی شاید بتوان راجع به پوچ انگاشتن دنیا در آثارش، اشعاری را یافت. از آن جایی که انسان فطرتاً هستی و حیات را دوست دارد و از مرگ و زوال و فناپذیری ذاتاً خوشش نمی‌آید، این گونه احتمال می‌رود که حقیقت مرگ در کام عطار، تلخ و گزنده جلوه نماید. در ادامه‌ی این پژوهش به همه‌ی این سؤال‌ها و فرضیه‌ها پاسخی روشن و مستدل داده خواهد شد.

پیشینه‌ی پژوهش

اگر چه راجع به عطار و هم چنین نوستالژی به طور جداگانه تحقیقات و پژوهش‌های

زیادی صورت گرفته که می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

تجلیل جلیل، احمدی شهرام، (۱۳۸۲). مفاهیم اخلاقی در چهار منظومه عطار (اسرار نامه، الهی نامه، منطق الطیر و مصیبت نامه)، زبان و ادبیات فارسی و باستانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران؛ خوشحال دستجردی طاهره، (۱۳۸۲). بازتاب مفهوم قرآنی صبر در آثار عطار نیشابوری، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان؛ پورنامداریان تقی، (۱۳۸۶). تخیل هنری و نموده‌های آن در آثار عطار، پژوهش‌های ادب عرفانی (گوه‌ر گویا)؛ بهبهانی مرضیه، (۱۳۸۷). تمثیل، آینه اجتماع (سیری در تمثیل‌های ادبیات عرفانی در آثار عطار و مولانا)، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی؛ دهقانی، محمد حسین، (۱۳۸۸). بررسی نوستالژی در شعر فخر الدین عراقی، نامه پارسی؛ شریفیان، مهدی، (۱۳۸۶). بررسی فرایند نوستالژی غم غربت در اشعار فریدون مشیری، فصلنامه علمی- پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء؛ صفری، جهانگیر، (۱۳۸۹). نوستالژی در دیوان ناصر خسرو، پژوهشنامه ادبیات غنایی؛ طاهر نیا، علی باقر، (۱۳۹۰). بررسی پدیده‌ی نوستالژی در اشعار ابن خفاجه، پژوهشنامه‌ی ادبیات غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان و... ولی پژوهشی که به بررسی نوستالژی فلسفی در آینه‌ی اشعار عطار پردازد، هنوز به رشته‌ی پژوهش در نیامده، اهمیت موضوع ما را به نوشتن چنین تحقیقی، تحریض و ترغیب نمود.

نوستالژی فلسفی در اشعار عطار نیشابوری

نیک می‌دانیم که اندوه نیستی و غم زوال و حسرت فانی شدن آدمی تا حدّی در درون هر بشری وجود داشته و دارد، هر چند تظاهر به سرخوشی و خوشباشی کند. در حقیقت همین تظاهر به سرخوشی، سرپوشی است، برای فرو شستن غبار مرگ و گرد زوال از دل و جان آدمی. در حقیقت می‌توان چنین گفت که اندوه مرگ، حسرتی معمولی و ساده نیست. دلهره و اضطرابی است که با بیم و هراس در آمیخته است. مرگ به اندوهی رنگ و نشانی تراژدیک می‌بخشد. اگر چه برخی ادعا می‌کنند به خاطر مرگ اندوهناک نیستند ولی در کشاکش دهر و در هنگام رویارویی با عرصه‌های مرگ آلود، مضطرب و متزلزل می‌شوند. بنابراین «اضطراب در برابر مرگ از اجزای سازنده نهاد بشری و عامل ضروری برای استمرار حیات فردی است. بخشی از این اضطراب و ترس از غرایز معین ارثی و بخش دیگر از تجربه‌های انسان ناشی می‌شود» (معتمدی، ۱۳۷۲: ۴۲). این واقعیت را باید پذیرفت که انسان

به گونه‌ای خودانگیخته و غیر ارادی از سرنوشت و مرگ خویش سخن می‌گوید زیرا ترس از ترک شادی‌های زندگی پدید می‌آید این نیستی‌گرایی نا آشنا و نامألوف نکته‌ای است که در عمق جان و دل آدمی ریشه دوانده است. ولی این راز سر به مهر به صورت بغضی گلوگیر در کلام همگان آشکار می‌شود. تا جایی که سعی دارند با توصیفات نیک و تعابیری زیبا، هر چه بهتر، آن را در کام و مذاق خویش شیرین جلوه دهند. فریدالدین عطار نیشابوری یکی از این شاعران است که همانند غالب انسان‌ها، وقتی با غم مرگ دیگران رو به رو می‌شود، به این فکر فرو می‌رود که این واقعه روزگاری برایش رخ خواهد داد. از آن جایی که مرگ به خاطر عدم تکرار و تجربه پذیری، ملموس نمی‌نماید، این شاعر پر شور را به تأملاتی فلسفی واداشته که این گونه افکارش با حسرت و اندوهی فراگیر همراه شده و در اشعارش جلوه گر می‌شود. می‌توان از دریچه‌ی نوستالژی، تأملات فلسفی عطار و اندوه‌های حاصله از آن را به شرح ذیل تقسیم بندی کرد:

اندوه ناشی از عدم شناخت فلسفه ی مرگ

ترس از مرگ تعبیری است که از تعلق آدمی به زندگی و وحشت از آینده ای مجهول که در انتظار افراد است نشأت می‌گیرد. اندوه از مرگ به خاطر «هراس از ناشناختی‌های مرگ» است. اندوه عطار از مرگ به خاطر جهل او به این موضوع است. او گویا مانند ارسطو وقتی بحث از مرگ را پیش می‌کشد، می‌خواهد به هر نحوی که شده ترس از مرگ را از خود بزدايد. این کار را ارسطو چنین توضیح می‌دهد: «از مرگ ترسیدن چیزی نیست جز این که آدمی خود را دانا بپندارد، بی آن که دانا باشد؛ یعنی چیزی را که نمی‌داند، گمان کند که می‌داند. چه هیچ کس نمی‌داند مرگ چیست و نمی‌تواند ادعا کند که مرگ برای آدمی والاترین نعمت‌ها نیست. با این همه مردمان از آن، چنان می‌ترسند که گویی به یقین می‌دانند، مرگ بزرگترین بلاهاست.» (افلاطون، بی تا: ۲۶)

آری عطار هم هنگام بحث از مرگ و سخن گفتن از زوال آدمی اندوهی دلگیر دارد. علم را در برابر مرگ بیچاره و عقل را ناچیز می‌شمارد. به همین خاطر است که او آرزو می‌کند که ای کاش مادرش او را نمی‌زاد. گویا غبطه می‌خورد به حال کسانی که هنوز از مادر متولد نشده‌اند، با این همه می‌خواهد با طبیعی جلوه دادن مسأله‌ی مرگ، این بغض گلوگیر و اندوه فراگیر را التیام بخشد:

صد جهان جان مبارز آمده هست سرگردان و عاجز آمده

زین چنین کاری که در پیش آمده علم مفلس عقل درویش آمده
(عطار، ۱۳۳۸: ۳۷۳)

او همین غفلت و بی‌خبری از موسم مرگ را در این بیت خلاصه کرده که از آن بوی غم
و اندوه عطار به مشام می‌آید:

چو کس را از دم آخر خبر نیست از آن دم حصه جز خوف و خطر نیست
(عطار، ۱۳۸۱: ۶۴)

وی عقیده دارد که این اندوه ناشی از جهل و غفلت از مرگ، برای هر جاننداری وجود
داشته و دارد. لذا با این که از سر دلسوزی نصیحت می‌کند، لیک می‌توان در ورای این
سخن‌ها اندوه وی را درک نمود:

اگر چه هیچ باقی نیست از خوشی این عالم ولی خون خور که باقی نیست کار عالم فانی
چو مرگ از راه جان آید نه از راه حواس تو ز خوف مرگ نتوان رست اگر در جوف سندان
(عطار، ۱۳۸۱: ۱۳۵)

همان طور که ملاحظه می‌شود از منظر عطار آن چه دهشتناکی مرگ را مضاعف
می‌کند، همین ناشناخته بودن فلسفه‌ی آن است. مرگی که عقل انسان نمی‌تواند به کنه
حقیقتش پی‌ببرد لذا کاری جز تحیر و سرگردانی و واهمه در برابر این مسأله از پیش نمی‌برد.

غم پیری انسان و رویارویی با مرگ

بی‌تردید همه مرگ را واقعه‌ای دردآور و تحمل‌ناپذیر می‌بینیم. ولی این اندوه پنهان
گاهی اوقات در رفتار و در کلام آدمی جلوه‌گر می‌شود. اگر چه که برخی مانند اسپینوزا گفته
باشند: «آخرین چیزی که آزاد مرد درباره‌ی آن می‌اندیشد مرگ است زیرا حکمت او برای
تأمل در مرگ نیست، بلکه برای تأمل در زندگی است» (۱۳۶۴: ۶۷). در نگاه عطار این احساس
آدمی که به زودی می‌میرد، بی‌آن که توانسته باشد زندگی کند، چنان تلخ است که هر
احساسی حتی شادی و دل‌خوشی را تیره و تار می‌کند. عطار از کوتاهی زندگی شکوه
می‌کند و برای خود عمری دراز می‌خواهد. بی‌خبری او از مرگ و فرا رسیدن ایام پیری و از
طرفی تقرب اجل او را در اندوهی ژرف فرو برده که روزگار جوانی طی شده دیده و شب
هجران و فراق دوستان را فرا رسیده پنداشته است:

عمری که ز رفتنش چنین بی‌خبرم بگذشت چو باد و پیری آمد به سرم
شد روز جوانی و درآمد شب مرگ وز بیم شب نخست خون شد جگرم
(عطار، ۱۳۵۸: ۱۱۲)

در نگاه نوستالژیک عطار تنها چیزی که می تواند کمی اندوه و حسرت این جهانی را آرام و کمرنگ سازد، زهد و ترک دنیا و دنیا پرستی است. او معتقد است یکی از دلایلی که انسان هنگام احتضار دچار غم و اندوه عمیق می شود، این است که به دنیایی دل بسته است که پوچ و واهی است. اینان خوشی های آخرت را به متاع دنیوی معاوضه کرده، به همین خاطر اندوهگین و غمناکند:

عمری دل من غرقه ی خون بی تو بزیست وز پای فتاده سرنگون بی تو بزیست
و امروز که در معرکه ی مرگ افتاد در حسرت آن مرد که چون بی تو بزیست
(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۲۳۳)

به غفلت گذراندن عنفوان جوانی و اوان دولت نوجوانی از طرفی، و رسیدن شب های موسم سخت پیری از طرف دیگر، چنان عطار نیشابوری را داغدار ساخته است که از فرا رسیدن شب اول قبر واهمه و ترسی فراگیر در دل راه می دهد و چنین نوستالژی وار می سراید که «از بیم شب نخست خون شد جگرم».

غم مرگ و عجز انسان در برابر آن

به استناد آیه ی نورانی قرآن «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» (نساء/۲۸) نیک می دانیم که انسان در برابر امر محتوم مرگ «اجل مسمی: بقره/۲۸۲»، هیچ کاری نمی تواند از خود انجام بدهد. از همین امر، می توان به عجز آدمی و ناتوانی وی در برابر این حقیقت به ظاهر تلخ و گزنده پی برد. ابوعلی سینا دلایل ترس از مرگ را نزد افراد اندوهناک از فناپذیری هستی انسانی و زوال آدمی، به قرار ذیل معرفی می کند: ۱- جهل به حقیقت مرگ که خود ناشی از جهل به حقیقت نفس و بقای آن است. ۲- توهم دردناک بودن مرگ برای بدن ۳- اعتقاد به کیفر پس از مرگ ۴- تحیر به جهل به مراحل پس از مرگ ۵- تعلق خاطر به دنیا و متاع آن (رحیمیان، ۱۳۸۸: ۹۶-۹۵).

عطار عقیده دارد که مرگ تجسم قدرتی است که غنی و فقیر، وضع و شریف در برابرش یکسان است. گویا این اندوه اوست که برای مرگ بین افراد هیچ تفاوتی وجود ندارد و بدون هیچ تبعیضی همگان را فرا می گیرد و من های بشری را بدون هیچ اعتنایی درهم می شکند. عطار عقیده دارد که مرگ پابان همه چیز است. پابانی فراگیر و قطعی. او مرگ را پیشامدی ماورایی می داند. اما عنصر غم انگیز این واقعه در همه حال با او همراه قرین است. به همین

خاطر است که در اسرارنامه اش عاجزانه درخواست می‌کند و اظهار نیاز می‌نماید:

همه بیچاره ایم و مانده بر جای بدین بیچارگی ما را ببخشای
چو در گهواره ی گور اوفتادیم چو طفلان ما در آن عالم بزادیم
(عطار، ۱۳۵۸: ۱۱-۱۰)

گویا می‌خواهد با خوش جلوه دادن گور (گهواره) و آفرینش نو (زایش طفل) اندکی از رنج درون و اندوه دل خویش را فروکاهد. این نوع نگاه عطار به مرگ از نوستالژی فلسفی وی نشأت گرفته است. اما در ابیات بعد نمی‌تواند این اندوه را پنهان کند؛ اگر چه در بیت قبل گور را گهواره‌ی خوش خواب جلوه داد اما در ذیل با قرار دادن صفت (تنگ) برای قبر غم خویش را برجسته کرده و حتی کفن حریری را مانند سنگی سنگین و طاقت فرسا جلوه می‌دهد که چیزی جز درماندگی و سرگستگی عطار را به دنبال ندارد:

شده آن گور چون گهواره تنگ کفن بر دوش ما پیچیده چون سنگ
خداوند ا هممه سرگشتگانیم مصیبت دیده و آغشتگانیم
(عطار، ۱۳۵۸: ۱۱)

او در حکایتی تأمل برانگیز از این قدرت مطلق که همگان را فرا می‌گیرد و پادشاه و گدا، فقیر و مرقه را در کام خویش فرو می‌برد، سخن به میان می‌آورد که در پس این حکایت (سلطان محمود و همنام او) می‌توان اندوه عطار و زوال خوشی‌های این جهان را در نظر وی به نظاره نشست. عطار این حکایت ظریف را چنین ترسیم کرده که محمود غزنوی از جایی می‌گذشت. پیری خمیده پشت را دید که در خاک افتاده از او پرسید نام تو چیست؟ پاسخ داد نامم محمود است. محمود غزنوی از این ادعای برابری و هم‌نامی بر می‌آشوبد و می‌پرسد ما کجا برابریم؟! پیر این گونه از سر فراست و استبصار جواب می‌دهد:

برابر گریم با تو که خُردم برابر گردم آن ساعت که مُردم
(عطار، ۱۳۶۸: ۱۹۸)

و آن گاه در جایی دیگر این گونه به عجز و ناتوانی خویش مقرر و معترف می‌شود:

گر جان گویم برآمد و حیران شد ور دل گویم واله و سرگردان شد
گفتی که به عجز معترف باشد گشت عاجز تر از این که من شدم نتوان شد
(عطار، ۱۳۸۵: ۲۶۹)

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در بیان پیر اسرار عطار نیشابوری تنها چیزی که هنگام رویارویی با مرگ ملاحظه می‌شود، عجز آدمی در برابر آن است که عطار به خوبی به آن اشاره

کرده است. این غم جانکاه عجز و ناتوانی، طبع لطیف و دل نازک وی را آزرده ساخته است. عجزی که او را سخت زمین گیر و از زمانه دلگیر ساخته است.

غم فناپذیری انسان در دنیا

نگرانی از حضور مرگ در تمامی عرصه‌های زندگی آدمی، یکی از دغدغه‌های اصلی اندیشه‌ی عطار است. در اسرار نامه در حکایت پسر هارون الرشید آمده است که مادرش اصلاً به او اجازه نمی‌داد از خانه بیرون برود تا این که روزی پسر به مادرش (گفت عالم این سرای است / و یا بیرون این بسیار جای است). مادر با شنیدن سؤال پسرش، دلش به حال او سوخت و گفت از این قصر تو را به سوی دشت و هامون می‌فرستم. پسر به محض بیرون رفتن، تابوتی را دید که گروهی آن را می‌بردند و همه به دنبال آن تابوت گریه می‌کردند. در آن زمان:

پسر پرسید آن ساعت ز خادم	که مُردن بر همه خلق است لازم
جوابش داد کان جسمی که جان یافت	ز دست مرگ نتواند امان یافت

(عطار، ۱۳۳۸: ۲۹۴)

پسرک وقتی درمی‌یابد که هیچ کس خلاصی از چنگال مرگ ندارد، چنین دردمندانه می‌سراید:

پسر گفتش چنین کاریم در پیش	چرا جانم نترسد سخت از خویش
شبانگاهی چو پیش مادر آمد	نشاط و دلخوشی بر وی سر آمد
همه شب می‌نخفت از هیبت مرگ	شکسته شاخ می‌لرزید چون برگ

(عطار، ۱۳۳۸: ۲۹۴)

اندوه مرگ جان عطار را سخت به درد آورده، گویا هم چون مبلّغی دلسوز، سعی دارد همه را از خواب غفلت بیدار سازد و این گونه اندوهناکانه همگان را مورد خطاب قرار می‌دهد:

خواجه تا چند حساب زر و دینار کنی	سود و سرمایه ی دین بر سر بازار کنی
شب عمرت بشد و صبح اجل نزدیک است	خویشتن را گه آن نیست که بیدار کنی؟!

(عطار، ۱۳۸۱: ۱۲۸)

چنان که ملاحظه می‌شود غم بودن یا نبودن آدمی، اندوهی است که نه تنها عطار خود را از آن مستثنی ندیده است، بلکه سعی دارد تا با گوشزد کردن این حقیقت، فطرت‌های خواب‌آلود را بیدار کند و آنان را متنبّه سازد.

نگاه پوچ انگارانه‌ی عطار به هستی

اگر چه که در آیات نورانی قرآن، اساس خلقت و هستی، دارای نظمی معین و انضباطی مشخص معرفی شده: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا بَارِئًا إِنَّهَا رَا بِيهَوْدَه نِيَا فَرِيْدَه اِي» (آل عمران/ ۱۹۱)، اما شعرا و ادبایی هستند که گاهی اوقات، چنان مرگ در کامشان تلخ و گزنده به نظر می‌رسد که عیش دنیا در چشمشان تیره و تار جلوه می‌نماید، گویا خلقت و نظام آفرینش را به خاطر توأم دیدن فرجام کار موجوداتش با مرگ و نیستی، دارای نوعی بیهودگی و پوچی دانسته‌اند. اگر به اشعار عطار نیشابوری نگاهی بیفکنیم، در خواهیم یافت که وی از گردش روزگار و چرخش فلک دوآر اصلاً دل خوش نیست. اندوهناک است. اندوهی که عمق جان او را می‌خلد. این نوستالژی فلسفی عطار است که باعث شده که وی این جهان را بدون هدف و مقصدی در گردش و تکاپو ببیند:

دیر است که دور آسمان می‌گردد می‌ترسد و زان ترس به جان می‌گردد
چون دید که قبله گاه دنیا چون است د قرن گذشت و هم چنان می‌گردد
(عطار، ۱۳۵۸:۱۱۳)

اگر هم از مرگ می‌سراید، مرگ در نگاه وی «بغضی گلوگیر» است. فلسفه‌ی مرگ در زاویه دید عطار بیشتر رنگ و روی غم و اندوه به خود گرفته است. غصه‌ای که مذاق جان او را تلخ کام کرده است. پس این گونه مرگ را به تصویر می‌کشد:

از واقعه‌ی روز پسین می‌ترسم وز حادثه‌ی زیر زمین می‌ترسم
گویند مرا کز چه سبب می‌ترسی از مرگ گلوگیر چنین می‌ترسم
(عطار، ۱۳۵۸:۱۱۴)

از بس این سفر را مشکل می‌داند مدام در حال متنبه ساختن دل است:

چندان که ز مرگ می‌گویم دل را تنبیه نمی‌افتد این غافل را
(عطار، ۱۳۸۵:۱۴۵)

در حقیقت یکی از حسرت‌ها و اندوه‌هایی که عطار را بسیار محزون و غمگین ساخته مسأله‌ی «کم بودن زاد و توشه آخرت است». از این رو جز دریغ و افسوس چیزی نمی‌داند:

دیگری گفتش که می‌ترسم ز مرگ وادی دور است و من بی زاد و برگ
(عطار، ۱۳۸۴:۳۳۶)

گویا این اندوه از عذاب اخروی، زندگی را بر کام عطار تلخ کرده است. غم زوال و فناپذیری را یک طرف و اندوه عذاب و شکنجه در سوی دیگر. به همین خاطر چنین از

سردرد می‌سراید:

زان می‌ترسم که بلام اندازند
هم چون گویی بی سرو پام اندازند
روزی صد ره بیمودم از هیبت آنک
تا بعد از مرگ در کجام اندازند
(عطار، ۱۳۵۸: ۱۱۲)

آن‌گاه از سر درد و دلسوزی چنین از دنیا و ما فیها بیزاری می‌جوید و همگان را نصیحتی
ارزنده می‌نماید:

ای عزیز من دمی هشیار باش
وز جهان و هستیش بیزار باش
این جهان دارد بسی هم چون تو باد
خاک شاهان جهان داده به باد
ای پسر بسیار بر دنیا مپیچ
زان که دارد او به دست خویش هیچ
(عطار، ۱۳۸۱: ۷۲)

در حقیقت نگاه نوستالژیک عطار به دنیا است که وی را چنین به هیچ انگاشتن دنیا و بیزاری از آن کشانده است. در حقیقت غم مرگ و زوال پذیری، عطار را چنین غمزده و دلگیر ساخته که حتی هیچ یک از زیبایی‌های دنیوی وی را سرگرم و سرزنده نگه نمی‌دارد. این افکار عطار را مجبور می‌کند که چنین به صراحت بسراید و از هیچ چیز ابایی نداشته باشد: «هشیار باش وز جهان و هستیش بیزار باش».

غم فناپذیری هستی و عدم ماندگاری در آن

می‌گویند از آن جایی که هر انسانی باید به تنهایی با مرگ رو به رو شود، اندوه سراسر وجود او را فرا می‌گیرد. «چه بسا اگر می‌توانستیم با یکدیگر آن را تجربه کنیم، چنین هراسناک و دهشت‌انگیز نبود» (دیوانی، ۱۳۷۶: ۱۳۴). انسان به گونه‌ای خودانگیخته و غیر ارادی از سرنوشت و مرگ خویش سخن می‌گوید زیرا ترس از ترک شادی‌های زندگی پدید می‌آید این نیستی‌گرایی نا آشنا و نامألوف نکته‌ای است که در عمق جان و دل آدمی ریشه دوانده است. عقیده به رفتن از این جهان و پس دادن کیفر و چشیدن عذاب اخروی چنان دل عطار را به درد آورده که خود را در بی کسی و تنهایی مانند خشک لبی بر کنار دریا می‌بیند. آری غم تنها رخت بر بستن از این جهان، و بدون یار و یاور در کام مرگ فرو رفتن، مشکلی است که لحظه ای عطار را آرام نمی‌گذارد:

اگر کوهی و گر کاهی نخواهی ماند در دنیا
پس از اندیشه‌های بد دل و جان را چه رنجانی
اگر چه هیچ باقی نیست از خوشی‌های این دنیا
ولی خون خور که باقی نیست کار عالم فانی
(دیوان عطار، ۱۳۸۱: ۴۴۱)

عطار عقیده دارد اندوه آدمی از مرگ هم نوعان و اقربا و خویشان، به خاطر هجران و غم دوری نیست، بلکه اندوهی است که برای مرگ خویش دارد. ناراحتی آنان به خاطر مرگِ فرا رویِ خودشان است نه فراق هم نوع و قوم و خویش. سپس چاره‌ی کار را در ایمانی استوار می‌بیند و می‌سراید:

کسی کز مرگ تو بسیار گیرد ز مرگ خود بترسد زار گیرد
تو را افتاد کار ای پیر خون‌خور به ایمان گر توانی جان برون بر
(عطار، ۱۳۳۸: ۱۵۴)

چنان‌که ملاحظه می‌شود، عطار عقیده دارد در مرگ دیگران اگر گریه سر داده می‌شود و ناله‌ای شنیده می‌شود، به خاطر یک حقیقت اصلی است و آن هم غم فانی شدن آدمی. غمی که از نگاه نوستالژیک عطار به هستی و فرجام کار آدمی نشأت گرفته است.

نگاه بدبینانه‌ی عطار به دنیا

سختی‌ها و مرارت‌های این جهان، هنگامی که با تلخی مرگ همراه می‌شود، دید و نگرش آدمی را به دنیا عوض می‌کند. دیگر دنیا در مذاقش شیرین جلوه نمی‌کند. دنیا گاهی در نگاه عطار بدبینانه و پوچ انگارانه رخساره می‌نماید. دنیایی که جز گرفتاری و زحمت و رنج برای آدمی پدید نمی‌آورد، در نظر عطار از زندگی در دنیا گریزی و گزیری نیست. عطار کار دنیا را باشکونه دیده (ولی چون کار دنیا باژگونه است) هم چنین دنیا را پر از مکر و افسون انگاشته که با جلوه‌هایی هزار تو، پر از حرص و آز است و گرفتاری مداوم. پس با این نگاه بدبینانه همگان را به کناره‌گیری از دنیا فرا خوانده است:

کار دنیا پر ز درد و حسرت است پر ز مکر و پر ز فکر و حیرت است
کار دنیا پر ز آس و نیاز ترک گیرش تا رهی از حرص باز
این جهان چون آتشی افروخته است هر زمان خلقی به نوعی سوخته است
(عطار، ۱۳۷۴: ۱۴۰)

و این گونه از کار و بار دنیا با حسرت و اندوه یاد می‌کند:

زهی طوفان آتش بار دنیا زهی خواب پریشان کار دنیا
(عطار، ۱۳۷۴: ۶۶)

چنان‌که ملاحظه می‌شود عطار سعی دارد هنگام توصیف دنیا از کلماتی استفاده کند که در ورای این واژه‌ها می‌توان نگاه بدبینانه‌ی وی را به هستی به خوبی ملاحظه کرد. واژه‌ها و

ترکیباتی نظیر: طوفان آتش بار دنیا، خواب پریشان کار دنیا، به خوبی این راز را آشکار می‌سازد که نگاه عطار به دنیا خوش بینانه نیست. از یاد نبریم که پیر اسرار عطار نیشابوری، غم بودن و نبودن آدمی و حسرت فناپذیری آدمی در دنیا، چنان وی را مغموم می‌کند و به قول خودش این حسرت فراگیر وی را در - بغضی گلوگیر - فرو می‌برد که نمی‌تواند با این اوصاف به دنیا و فلسفه‌ی هستی، نگاهی خوش بینانه داشته باشد. همه‌ی این عوامل از نگاه نوستالژیک و فلسفی عطار به دنیا و هستی نشأت گرفته است.

نتیجه

محور اندیشه‌ی عطار، مرگ و فناپذیری انسان است. تولد و مرگ در نگاه عطار دو اصل اساسی و مهم به شمار می‌رود. بررسی اشعار عطار به خوبی نشان می‌دهد که مرگ اندیشه‌ی حقیقتی بوده که وی به هیچ وجه از اندیشه‌ی آن، آزادی و رهایی نداشته است. به همین خاطر است که می‌بینیم عطار در لابه‌لای اشعارش پیوسته به ذکر مسائلی نظیر غم بودن و نبودن، حسرت فناپذیری و زوال آدمی، اندوه مرگ و نگاه بدبینانه به دنیا می‌پردازد. تنها راهی که عطار در سایه سار آن می‌تواند، قدری از تلخی یاد مرگ و اندوه از زوال هستی بکاهد، همین فراخواندن خود و دیگران به اغتنام فرصت و خوشباشی است. اگر چه که عطار اعتقاد به زندگی خوش آن جهانی دارد، ولی در نگاه نوستالژیک او مرگ عمق جان آدمی را می‌آزارد. او معتقد است دنیا دوستی و کار آن پوچ و بی اساس است. حتی آن جا که عطار مرگ را خوش بینانه و با تعابیری زیبا می‌آراید، می‌توان در پس کلامش بغض گلوگیر و اندوه دامن گیر او را از مرگ به وضوح مشاهده کرد.

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- آراین پور، یحیی. (۱۳۷۶). از نیما تا روزگار ما، تهران: انتشارات زوار.
- ۳- آشوری، داریوش. (۱۳۸۱). فرهنگ علوم انسانی، تهران، مرکز
- ۴- اسپینوزا، باروخ. (۱۳۶۴). اخلاق. ترجمه محسن جهانگیری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۵- افلاطون. (بی تا). دوره‌ی آثار و ترجمه‌ی محمد حسن لطفی و رضا کویانی. تهران: خورازمی.

- ۶- الیاده، میرچا. (۱۳۸۲). اسطوره، رؤیا، راز، ترجمه رؤیا منجم، تهران: علمی.
- ۷- انوشه، حسن. (۱۳۷۶). فرهنگ نامه ادبی فارسی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات
- ۸- باطنی، محمد رضا و دیگران. (۱۳۷۲). واژه‌های دخیل اروپایی در فارسی. تهران: فرهنگ معاصر.
- ۹- پور افکاری، نصرت‌الله. (۱۳۸۲). فرهنگ جامع روانشناسی و روان پزشکی انگلیسی-فارسی، تهران: فرهنگ معاصر
- ۱۰- دیوانی، امیر. (۱۳۷۶). حیات جاودانه، تهران: معاونت امور اساتید
- ۱۱- راس، آلن ا. (۱۳۷۵). روان‌شناسی شخصیت ترجمه سیاوش جمال فر. تهران: نشر روان.
- ۱۲- زمردیان، رضا (۱۳۷۳)، فرهنگ واژه‌های دخیل اروپایی در فارسی، تهران: قدس
- ۱۳- شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۷۸). زبور پارسی نگاهی به زندگی و غزل‌های عطار. تهران: آگاه.
- ۱۴- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد ابراهیم. (۱۳۵۸). اسرار نامه. تصحیح نامه دکتر صادق گوهرین. تهران: علمی
- ۱۵- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد ابراهیم. (۱۳۸۱). الهی نامه. تصحیح فؤاد روحانی. تهران: زوآر.
- ۱۶- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد ابراهیم. (۱۳۶۸). الهی نامه، تصحیح و مقدمه از هلموت ریتز، تهران: توس.
- ۱۷- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد ابراهیم. (۱۳۸۵). تذکره الاولیا، به همت صغری دهشت، تهران: طلوع.
- ۱۸- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد ابراهیم. (۱۳۵۸). دیوان اشعار، تهران: علمی
- ۱۹- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد ابراهیم. (۱۳۸۱). لسان الغیب، به تصحیح دکتر عبدالصمد سیفیان، تهران: نوین.
- ۲۰- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد ابراهیم. (۱۳۵۸). مختار نامه. تصحیح و مقدمه‌ی محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- ۲۱- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد ابراهیم. (۱۳۳۸). مصیبت نامه، به اهتمام و تصحیح نورانی وصال. مشهد: زوار.
- ۲۲- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد ابراهیم. (۱۳۸۴). منطق الطیر، تصحیح و تعلیقات

- محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
- ۲۳- فتوحی، محمود. (۱۳۸۵). تصویر بلاغت، تهران: سخن.
- ۲۴- فیروزآبادی، مجدالدین. (۱۴۰۶). القاموس المحيط، بیروت: موسسه الرساله.
- ۲۵- فلمازیون، کامیل. (۱۳۷۳). مرگ و اسرار آن. ترجمه‌ی بهنام جمالیان. تهران: مرکز نشر فرهنگی شرق.
- ۲۶- فورست، لیلیان (۱۳۸۰)، رمانتیسیم ترجمه مسعود جعفری جزی، تهران: مرکز.
- ۲۷- فیروزآبادی، مجدالدین. (۱۴۰۶). القاموس المحيط، بیروت: موسسه الرساله.
- ۲۸- گاندی، مهاتما. (۱۳۸۶). چرا ترس از مرگ و مویه بر آن؟ گردآورنده آناند هینگورانی. ترجمه شهرام نقش تبریزی. تهران: ققنوس.
- ۲۹- معتمدی، غلامحسین. (۱۳۷۲). انسان و مرگ، در آمدی بر مرگ شناسی. تهران: نشر مرکز.